



۲۰۱۸/۰۴/۲۱

س.ح. روغ

اندیشیدن را فرا بگیریم! در پاسخ به ایراد جناب حسیب الله

ایرادی را که جناب حسیب الله در حاشیه نوشته «یک پیام شاهانه»، در سایت وزین افغان جرمن آنلاین، نوشته اند، خواندم. جناب حسیب الله افتخار بخشیده اند که آن نوشته پیچیده را مرور کرده اند. و بیشتر افتخار می بخشیدند هرگاه بیشتر به مضمون مطروحه اعتنا می کردند.

۱- نام این نویسنده در فارسی ایرانی «فرانتس کافکا» ترجمه شده و یک صورت پذیرفته شده است؛ چنان چه در قسمت اخیر متن، همین صورت «فرانتس» آمده است؛ در نگارش اینقلم که صورت فرانتیس با/ی/ هم آمده، لغزش ناپیوستگی است؛ تصحیح می شود.

۲- کافکا «یک نویسنده آلمانی» نیست؛ کافکا یک نویسنده چکی است؛ وی در یک خانواده یهودی آلمانی مقیم پراگ تولد یافته، و در پراگ درس حقوق خوانده، و فقط در سال اخیر زندگی به برلین آمده است؛

۳- «پیام شاهانه» اثر کافکا، طوری که جناب حسیب الله نوشته اند، «یک داستان کوتاه و یک حکایتی... به سبک و شکل یک داستان بسیار کوتاه که آن را به قسم پارابل (یک نوع حکایت) ... نوشته»، نیست؛

این اصطلاح پارابل را به ضم /ب/ نمی نویسیم؛ به ضم /ب/ این اصطلاح Parabol= Parabola یک اصطلاح ریاضی و رسم تخنیکی است؛ اما Parabel با کسر/ب/ نام یک ژانر ادبی است که شاید مناسب ترین معادل برای آن را «قطعه» پذیرفته بتوانیم؛ این «قطعه» نه «سبک و شکل داستان کوتاه» دارد و نه «یک نوع حکایت»، است؛ در قطعه صرفاً یک اندیشه مطرح می شود؛ و اندیشه مطروحه در «قطعه»، یک اندیشه نمادین است، تا واقعی؛ مکتوم است، تا معلوم؛

این که گویا «رمان های فرانس کفکا و نیز تعدادی از داستان های کوتاه و تمثیلات وی شخصیت های داستانی را به جهان ادبیات و بلخصوص به ادبیات آلمان معرفی می کند»، منظور جناب حسیب الله از این جمله فهمیده نه شد؛

۴- ایراد جناب حسیب الله وارد نیست، آن جا که می نویسند ترجمه کلمه قیصر = Kaiser به «شاه» دقیق نیست؛ هم کلمه Kaiser، و هم کلمه قیصر، نام شخص است؛ و صورت اروپایی، و عربی، نام رومی Caesar است؛ در روم غربی و طی امپراطوری مقدس، در قرون وسطا، هنوز عنوان قیصر معمول بود؛ و بعد پیوسته بیشتر معادل

«شاه = König» معمول شد (wurde zunehmend mit dem Königstitel identisch/W/); «شاه» و «پادشاه» نام شخص نیست، نام یک مقام Titelbezeichnung است؛ در تاریخ ادبیات آلمانی Kaiserlich-Königlich، و بعد صرفاً شاهانه Königlich = آمده است (Wahrig; pp ۲۰۱۵)؛

جناب حسیب الله می نویسند: «بدون شک که فرانس کفکا هم کلمه "پادشاه" را می دانست و هم کلمه "قیصر" را او بدون شک که وی به حیث یک نویسنده نسبتاً ورزیده آگاهانه و عمداً اصطلاح قیصر را در عنوان داستان کوتاه چند سطره اش آورده بود»

کافکا «یک نویسنده نسبتاً ورزیده» نه بود؛ کافکا یکی از بزرگترین نویسندگان سورریالیست؛ ویکجا با بودلر، بنیادگذار سورریالیزم در ادبیات است؛

بلی کافکا «آگاهانه و عمداً اصطلاح قیصر را آورده است»؛ و منظور کافکا از این قصد و آگاهی در آوردن kaiserlich عطف به یک گذشته دور، و شاید عطف به دوره مذهبی امپراطوری مقدس، بوده است؛ بیشتر محتمل است که از این عطف به گذشته دور، منظور کافکا نمادینه ساختن این «مقام» بوده است؛ در قطعه «پیام شاهانه» شخصیت ها، نهاد ها، و فاصله ها، همه نمادین هستند؛

کافکا در همین چند جمله شاهکار می آفریند:

شخصیت آغازگر ماجرا «شاه» است؛ که درست در سطر اول با شخصیت نهایی، با «تو»، مقابل ساخته می شود؛ اما این «تو»، عقب و عقب و عقب می برده می شود؛ و همانقدر که رعیت از شاه دور است، «تو» هم در آخر ایستاده می شود؛ و این «تو» اگر که آزرگار منتظر است، اما پیام شاه هیچگاه به او نمی رسد؛ نه تنها به این علت که شاه مرده است، بل نیز به این علت که فاصله ها تا بی نهایت دور و دورتر و دورترین هستند!

در گذشته عنعونی و در گذشته تاریخی ما، پیوسته، «شاه» درج بوده است:

چنین گفت کابین تخت و کلاه -- کیومرث آورد و او بود شاه

در هیچ گذشته بسیار دوری و یا نزدیکی، ما، شاه را «قیصر» نه نامیده ایم؛

ترجمه «پیام شاهانه» برای kaiserliche Botschaft دقیق است؛

ایراد جناب حسیب الله وارد نیست.

۵- جناب حسیب الله می نویسند:

«آقای حمیدالله روغ یک اسم مرکب را تحت عنوان "رعیت عزادار"، از کدام جایی پیدا نموده و با سرش کاهی به اثر فرانس کفکا چسپانیده است..... آقای روغ آن چیزی را، آن کلمه را، آن اصطلاحی را که به "عزا دار" ترجمه نموده است، اصلاً در اصل اثر وجود ندارد... اصطلاح "رعیت عزادار" چه، که اصلاً کدام اصطلاحی که همراهی عزاداری سرو کار داشته باشد، در متن فرانس کفکا به نظر نمی خورد. حالا سؤال در این است که مثلاً این اصطلاح "رعیت عزادار" را جناب حمیدالله روغ از کجا و چرا داخل ترجمه آورده اند؟»

نخست، «متحسس» هستیم که جناب حسیب الله معلومات ذی قیمت شان در باب سرش کاهی و مرغ و ماهی را با ما شریک ساخته اند؛

سپس عرض می شود که رعیت عزادار «یک اسم مرکب» نیست؛

و بعد عرض می شود که ما بیچاره ها که از نوشته های زبان خود پیام با امانتی برداشته نمی توانیم، در امعان لطایف در باره زبان های اروپایی متحاط تر باشیم، شایسته تر است؛ رعیت عزادار در این جا ترجمه بند

jämmerlichen Untertanen است؛ و دقیق است؛

Jammer را ندبه و ضجه ترجمه می کنیم؛ و مترجم در برابر ندبه و ضجه، «عزا» را ترجیح داده است؛

Untertanen را زیردستان ترجمه می کنیم؛ حکام قدیم یگانه دارندگان «حق» در مقابل زیردستان بوده اند؛ چنان زیردستان

در تاریخ ما «رعیت» نامیده می شدند؛

ازین نظر «رعیت عزادار» در برابر **jämmerlichen Untertanen** دقیق است؛

ایراد جناب حسیب الله وارد نیست.

۶- جناب حسیب الله می نویسند: «سوال آخری این می باشد که آیا یک اثر ادبی به چهار رقم عنوان کدام نیازی دارد؟»

پاسخ: نی!

متن ارسالی فقط یک عنوان داشت: «یک پیام شاهانه!»

۷- جناب حسیب الله می نویسند:

«آیا مترجم حق آن را دارد، قسمی که جناب حمیدالله روح این کار را انجام داده اند، بر یک اثر هنری سیزده

سطری هژده سطر مقدمه از جانب خود، به ذوق و شوق خود بنویسد؟ بلی!.....»

عرض شود که سوتفاهم شده است!

چند سطری را که اینقلم، پیش از «پیام شاهانه» کافکا درج کرده ام، نه یک «مقدمه» است؛ نه یک بیانیه است؛ و نه در برابر

اثر کافکا قرار داده شده است؛

این دو نوشته باهم پیوند مضمونی دارند؛

اینقلم همان خطابی را به آدرس «کدام نوع روشنفکر» مطرح کرده ام، که کافکا به آدرس «تو» مطرح می کند؛ اینقلم تاکید داشته

ام که ما باید بر فاصله ها فایق بیاییم؛ و برای تاکید گفتار خود به کافکا مراجعه داده ام؛ در پایان متن اینقلم آمده است:

«فرانتس کافکا نویسنده سرشناس، که در آغاز سده ۲۰ آن چیزهایی را دیده می توانست، که روشنفکر ما امروز، در آغاز سده

۲۱ هم دیده نمی تواند، سر نوشت غم انگیز این پیام و پیام رسان و پیام گیران را با قلم سحر انگیز خود رسامی کرده است.

با دقت بخوانیم و در باره آنچه خوانده ایم، بیاندیشیم!

اینک انتظار نداریم که کافکا آن جا که «تو» نوشته، جناب حسیب الله را هم خطاب کرده است! کافکا آدم مهذبی بوده است و

مطمیناً به جناب حسیب الله «تو» خطاب نمی کرده، و حتماً «شما» می نوشته است.

فقط انتظار داریم که جناب حسیب الله لطفی عنایت کنند و در این جمله اخیر اینقلم عمیق تر شوند:

«با دقت بخوانیم؛ و درباره آن چه خوانده ایم، بیاندیشیم!»

باز هم سپاس از حسیب الله گرامی که تا آن جا که از وس شان بر می آمده به این نوشته توجه بذل کرده اند. اگر هر کدام ما

به اندازه حسیب گرامی بجنبیم، کوه می جنبد!

«حریق باد!» را پیوسته به یاد داشته باشیم که تر و خشک، هر دو، را می سوزاند!

این نوشته «غرضی» ندارد!

این نوشته، یاری دهیم که بیشتر خوانده شود!

این نوشته دعوت به اندیشیدن است!

و در این دعوت، اینقلم به کافکا اقتدا کرده ام، که بی تردید یکی از بزرگترین های تاریخ فکر است!

